

پژوهش‌های جامعه‌شناسی و خان‌باختگان
شماره سرسری تابستان ۱۳۶۲

گفتگوهای

زندگان

شماره دوم، بهار ۱۳۷۷ - ویژه سرکوب، اختناق و زندان



www.KetabFarsi.com

48-

بهرت تکمیلی جانشانان و جان باختگان
کشتار سر اسری تابستان ۱۳۶۲

گفتگوهای

زندانیان

شماره دوم، پاییز ۱۳۷۷ - ویژه سرکوب، اختناق و زندان

www.KetabFarsi.com

گفتگوهای زندان ۲

فصلنامه ویژه سرکوب، اختناق و زندان

زیر نظر: فرهاد سپهر

چاپ اول: پائیز ۱۳۷۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌بندی: گفتگوهای زندان

لیتوگرافی و چاپ: انتشارات سینه

□ آدرس تماس:

Dialog

Postamt 1

Postlagernd

04109 Leipzig /GERMANY

□ شماره حساب:

Sparkasse Leipzig

BLZ 860 555 92

Konto: 1800962521

● **گفتگوهای زندان**، خود را تریبون آزاد زندانیان سیاسی چپ، رادیکال و یا غیرمذهبی می‌داند، در این راه بدیهی می‌داند که تعقیب‌شدگان و مبارزین سیاسی دستگیر نشده نیز در همین صف قرار می‌گیرند. هر تجربه، هر دیدگاه، هر زاویه نگاه جدید به سرکوبگری در ایران، موضوع مشترک همه مبارزین است و **گفتگوهای زندان**، نشریه تخصصی چنین موضوعیست.

● مستند بودن اخبار و اطلاعات، گونه‌گونی عکس‌ها و طرح‌ها، دیدن زوایای مختلف پدیده سرکوب و اختناق، نیاز به همدلی و همکاری شما دارد. خبر، عکس یا مطالب خود را برای ما ارسال کنید.

● آثار و مقالات مندرج در **گفتگوهای زندان** یا نگر نظرات نویسنده است. خلاصه کردن و ویرایش مطالب دریافتی با حفظ محتوای مقالات برعهده نشریه است. مطالب خوانا و روی یک طرف کاغذ نوشته شود. امکان استرداد مطالب موجود نیست.

● ناشران و مولفانی که مایلند کتاب‌ها و یا نشریاتشان در **گفتگوهای زندان** معرفی شود، می‌توانند یک نسخه از آنرا به آدرس ما بفرستند.

مقالات

سازماندهی جنبش امروز

فرهاد سپهر ۳

گزارش کوتاه زندانیان سیاسی زن

حمی از زندانیان سیاسی زن ۲۱

یادها و یادداشت‌ها

فرار

اسیر هوشنگ ۳۳

یاد ایام (بخش دوم)

سیاوش - م ۴۱

نامه‌ها

نشریات و کتاب‌های رسیده

..... ۱۰۵

نامه‌ها و سخنی با شما

..... ۱۱۱

شعر

برای آلكوس

میکس شودوراکسی

سروش حبیبی ۱

به دشمن...

مساعدی ۴۴

صفحات ویژه

صفحات ویژه جانفشانان و

جانباختگان تابستان ۱۳۶۷

..... ۱۲۱

پیام جمعی از زندانیان سیاسی ایران

..... ۱۲۲

پیام زندانیان سیاسی سابق ارتش

سرخ آلمان (راف)

..... ۱۲۴

پیام نماینده بین‌المللی توپاک آمارو -

پرو

..... ۱۲۴

فهرست تکمیلی جانفشانان و

جانباختگان کشتار سراسری تابستان ۶۷

..... ۱۲۵

طرح

روی جلد

سودابه اردوان ۱۹

دورنگری!

رادپور ۲۰

کشور ما مهد آزادی است!

..... ۲۰

بدون شرح!

..... ۳۲

برای آلكوس

از : ميكيس تشودوراكييس

وقتي تو دوبار

سپس سه بار، و بعد باز دوبار در بزني

اي آلكوس عزيز،

در را به رويت باز خواهر كرد،

برايت غذايي تهيه كرد بهام

و ملاقه‌اي سفيد فراهم آورد بهام

و مخفيگاهي شايسته

وقتي تو دوبار

سپس سه بار، و بعد باز دوبار در بزني

اي آلكوس عزيز،

چهره‌ات را باز خواهرديد،

در چشمانت دو كوره آتش نهان داري

و در سينه‌ات هزار دل

نا اميديت را به آهنگ پتك مي كويند.

وقتی تو دوبار
سپس سه بار، و بعد باز دوبار در بزنی
ای الکوس عزیز:
در اندیشه گریختنت هستم.
تو را در زندان تنگت می بینم
که نخستین دقص را
بر مرگ خویش می دقسی!

میلان، اکتبر ۱۹۷۰

ترجمه سروش حبیبی

از کتاب: روزنامه مقاومت

سازماندهی جنبش امروز

از: فرهاد سپهر

○ ایران بار دیگر به سوی دوره جدیدی گام برمی‌دارد؛ دوره‌ای که حوادث شتابان از کنار ما می‌گذرند. در چنین دوره‌ای، انبوه مردمان به تنی واحد می‌پیوندند. فشار مقاومت منفی جنبشی به شکست تن نداده، آرام آرام حکومت اسلامی را به شکافی عمیق کشانده است. آنان که چشم بر 'بالا' دوخته‌اند، اولین تلاطم جدید را در انتخابات مجلس رژیم در بهار ۱۳۷۵ دیدند و شاگردان دست دوم آنان، ناپاورانه انتخاب خاتمی را در بهار ۱۳۷۶ نظاره‌گر شدند.

هیاهوی 'جناح دوراندیش!' و 'جناح کوراندیش!' مجال نداده است تا به چشمه جوشان مردمی بنگرند که سال‌هاست در تلاشند و حقوق پایمال شده‌اشان را می‌طلبند. در این بی‌باوری به نیروی توده‌ها، بار دیگر مجادلات و مباحثات، به بی‌راهه‌های سال‌های پس از سرنگونی رژیم شاه کشانده است.

بحران سیاسی-حکومتی کنونی، الزاماً به معنای آغاز هیچ شرایط فوق‌العاده‌ای نیست؛ اما می‌تواند دریچه‌ای برای ورود به دوران انقلابی و یا اعتلاء انقلابی باشد. چنین احتمالی، نه از رشد شکاف بالایی‌ها، بلکه پیش از آن، از قدرت جنبش نوین توده‌ای ریشه می‌گیرد. جنبش جدید ایران وجه مشترک تکرار شونده‌ای با جنبش‌های پیشین دارد و آن گسستن از نسل پیشین برای آغازی دیگر در راهی تجربه نشده دارد. چنین ویژگی‌ای، ضعف و قوت توأم هر جنبش تاکنونی در ایران است. هر نسل از کاستی‌های نسل قدیم گسست

می‌کند و در همان هنگام، خود را از منابع و سرچشمه‌های تجربه انقلابی نسل پیشین محروم می‌سازد.

بررسی عوامل چنین گسست تکرار شونده‌ای، در تاریخ جنبش ایران از حوصله این نوشته خارج است. به اختصار، اما از زمینه‌هایی نظیر وسعت بافت خرده‌بورژوازی در جنبش، نسل‌کشی انقلابیون توسط حکومت‌های به غایت خشن و دیکتاتور در ایران، تداوم سانسور و ارائه تصویری تحریف‌آمیز از جنبش انقلابی پیشین برای نسل تازه به میدان آمده، غلبه فرهنگ شفاهی بر فرهنگ مکتوب و... می‌توان نام برد. در دهه‌های اخیر، با شکل‌گیری ناقص‌الخلقه سرمایه‌داری در ایران، طبقات اجتماعی نیز به صورت ناقص‌الخلقه به میدان مبارزه وارد شده‌اند. طبقات تحت‌سستم هنوز به حضور مستمر اجتماعی و سیاسی در ایران دست نیافته‌اند و پشاهندگان آن نیز هنوز با این عدم استمرار، دست به گریبانند. هنوز رسم بر آن است که یک دم در این ظلام^۱ بدرخشند و بروند.

در پی نابودی و یا صدمات اساسی به اپوزیسیون در داخل کشور، جنبش مردمی در درون خود راه‌چاره‌ای را پرورده و سبک دیگری از مقاومت و مبارزه را برگزیده است. نتایج چنین نوآوری‌یی در امر سازماندهی، اینک پس از نزدیک به دو دهه، آرام آرام نمودار می‌شود. رشد و توسعه‌ای که در تمام این سال‌ها مورد توجه واقع نشده بود، اینک مسئله مرکزی رژیم برای سرکوب جنبش آتی شده است. وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و تمامی ارگان‌های سیاسی امنیتی رژیم، به شناسایی و ارزیابی این پدیده جدید برخاسته‌اند تا راه‌های مهار آن را بیابند. در میان گروه‌های موسوم به اپوزیسیون، تمجیدهای بی‌مورد از حرکت مردم به صورت کلی و یا بحث در مورد جناح‌های حکومت، جایگزین شناخت مشخص چنین جنبش جوانی شده است.

اگر تجربه دوران انقلابی ۵۷-۱۳۵۵، روش سیاسی حمله مستقیم و سریع را به جنبش شناساند؛ استمرار سرکوب جمهوری اسلامی، روش دیگری را به مردم آموخت؛ تاکتیک جنگ فرسایشی.

مردم با عدم همکاری و مقاومت منفی، در آغاز، سرعت هجوم رژیم را گرفتند و سپس از سال‌های پایان جنگ، شعار آهسته به پیش را سرلوحه کار

خود قرار دادند. روش سیاسی آهسته به پیش، سنگر به سنگر و خاکریز به خاکریز را از دستان رژیم خارج می‌ساخت. رژیم نیز چاره‌ای جز خالی کردن سنگرها نداشت. از هر سو، در آن نقطه آسیب‌پذیر می‌شد و برای حفظ هر سنگر بایستی تلفات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سنگینی پرداخت می‌کرد. پرداخت چنین توانی برای یک سنگر کوچک! به صرفه نبود، کلیت سیستم حکومتی بایستی حفظ می‌شدا بدین طریق حقوق پایمال شده توده‌ها، بعد از سال‌ها سکوت و سرکوب، دوباره به موضوع روز اجتماع ایران تبدیل شد. حقوقی که هر یک به تنهایی، برای رژیم خطر ساز بیست و سی ترکیب آن، بنیان‌های چنین رژیمی را به لرزه درمی‌آورد.

جمهوری اسلامی سنگر به سنگر عقب نشست، بلکه به عقب‌رانده شد! نکته کلیدی در همین جاست. دست‌آوردهای اخیر جنبش مردمی را به راحتی نمی‌توان از چنگ مردم خارج ساخت. اگر رژیم در سال‌های نخست پس از قیام، گلوگاه‌های شهرها را برای کنترل و دستگیری فعالین سیاسی در اختیار می‌گرفت؛ اینک سال‌هاست که مردم، برای آرام کردن و سپس از پای درآوردن این موجود وحشی، گلوگاه‌های رژیم را می‌فشارند. روی کار آمدن امثال خاتمی، چنین پیغامی را از سوی رژیم در بر دارد: «مردم! ما کمی گلویتان را ول کرده‌ایم، شما هم کمی گلوی اسلام و مسلمین را ول کنید!»

وقایع و اخبار، اما حاکی از آنست که گلوی اسلام و مسلمین هم‌چنان در زیر فشار مستمر جنبش جدید قرار دارد. استمرار چنین فشاری، مطمئناً با تشنج و دست و پا زدن هنگام احتضار جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد. این رژیم با توسل به سرکوب و کشتارهای خون‌باری در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ از چنگال مرگ گریخته است. این بار تجربیات قبلی نبایستی تکرار شود و از هم اکنون باید به فکر کنترل تشنج‌آفرینی خون‌آلود رژیم و دفع آن بود.

اما به‌راستی چگونه است که سازمان‌ها و تشکل‌های پرسابقه تاکنون قادر به کار مستمر در داخل کشور نشده‌اند؛ ولی جنبشی جوان و نه چندان جدی! موجب مشکلات جدی برای حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی شده است؟!۱

سازمان‌دهی نوین برای جنگی فرسایشی

روش کار تشکلهای سنتی و شناختی که نیروهای امنیتی رژیم از سبک کار آنها داشتند، موجب شد تا نیمه نخست دهه شصت، تشکلهای داخل کشور با تعرض و ضربات جدی دشمن روبرو شوند. ابتکار عمل سازمانی و روش‌های جدیدتر سازمان‌دهی نتوانست پیش از فرود آمدن ضربات سنگین رژیم به کار گرفته شود. با وقفه ناشی از ضربات، روش‌های ارتباطی و سازمان‌یابی دیگری پیش‌روی جنبش مردمی قرار گرفت. تفاوت‌های سبک کنونی با سبک قدیم در مواردی از این دست دیده می‌شود:

ارتباط عناصر: اگر در سبک سنتی از روش‌های ارتباطی نظیر ارتباط "زنجیره‌ای" و یا در مراحل دیگر ارتباط "خوشه‌ای" استفاده می‌شد، در سبک کنونی ارتباطات جنبش مردمی و یا پیشاهنگ، به صورت شبکه ماتریسی سه بعدی است. در این شبکه ماتریسی، هر عنصر یا فرد، ارتباط چند وجهی با سایر افراد دارد. برای پلیس تعیین نقطه مرکزی این شبکه ناممکن است. ضربات پلیس بر بخشی از ماتریس سه بعدی، مانع ارتباط و تداوم کار بقیه شبکه، که در سراسر ایران دامن گسترده، نمی‌شود. زندگی روزمره و مبارزه روزمره در ترکیب این شبکه، موجبی است که همه می‌توانند در آن شرکت داشته و در عین حال شرکت نداشته باشند! رژیم در عمل فشار جنبش شهری سنگینی را احساس می‌کند، بی‌آنکه بتواند "سرمنشاء" تشکیلات پنهان کار و یا "توطئه" گری را در آن تشخیص دهد.

سازمان‌دهی غیرمتمرکز: در سازمان‌دهی سنتی، تاکید بر سانترالیسم بود. در بهترین حالت، سانترالیسم-دمکراتیک سرلوحه کار قرار می‌گرفت و در بدترین حالت، رهبری امام‌گونه با جمع مریدان ظهور می‌کرد. در اینجا، تایید بهترین حالت و نقد بدترین وضعیت، مورد نظر نیست بلکه ویژگی سازمان متمرکز، علی‌رغم برتری‌های آن، نقطه ضعف بزرگی را نیز با خود حمل می‌کند: در صورت ضربه پلیس به هسته یا کمیته مرکزی، شیرازه کارها و ارتباطات از دست می‌رود و تجدید سازمان را با اختلال جدی روبرو می‌سازد.^۲

ضربات بهمن ۱۳۶۰ و اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۶۱ بر سازمان مجاهدین و از دست رفتن سازمان‌دهندگان داخل کشور آنان، ادامه فعالیت این تشکیلات

را دچار مشکلات جدی ساخت. نتایج ناشی از اتخاذ تاکتیک 'ترور' به جای سازمان‌دهی مبارزات مردم، اغلب قریب به اتفاق نیروهای فعال این سازمان را به خانه‌های تیمی سوق داد. این رویه اشتباه، موجب جدایی فعالین تشکیلاتی از بافت اجتماعی پشتیبان آنان شد. به همین دلیل با اجرای طرح 'مالک و مستاجر' در تابستان و پاییز ۱۳۶۱، رژیم بیشترین ضربات را نیز بر بدنه تشکیلاتی این سازمان وارد ساخت. واقع بینی و هوشیاری حکم می‌کرد که فعالیت مخفی با استفاده از شبکه خانه‌های تیمی، کنار گذارده شده و از روش‌های پیچیده‌تر و در عین حال واقعی‌تری برای ادامه فعالیت مخفی در ایران استفاده شود. ستون فقرات یک تشکیلات مخفی، نمی‌توانست مبتنی بر شبکه خانه‌های تیمی باشد.

بر همین روال، به دام افتادن رهبری سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر در ماه‌های بحرانی ۱۳۶۰، از دست رفتن چاپخانه مرکزی و امکانات متمرکز در بخش‌های حیاتی این سازمان، امکان ادامه فعالیت را از این تشکیلات سلب کرد. راه کارگر، علی‌رغم وقفه چند ماهه فعالیت‌هایش در ۱۳۶۰، به دلیل پیروی از همین منطق در سازمان‌دهی، رهبری داخل کشور خود را در دام پلیس یافت. ضربه به پیش می‌رفت و رهبری تشکیلات داخلی علی‌رغم اطلاع از شروع حمله پلیس، قادر به تفکیک نقاط زیر ضرب از نقاط 'پاک' نبود. سازمان‌دهی متمرکز همه روابط و اطلاعات را به یکدیگر متصل کرده بود.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، در اسفند ۱۳۶۰ در ضربه‌ای زنجیره‌ای بخش مهمی از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای خود و نیز چاپخانه مرکزی‌اش را از دست داد. نگرش 'تمرکزگرا'، حتی ذخیره چند سال آتی چاپخانه مخفی را نیز پیش‌بینی کرده بود. این ذخایر نیز به دست رژیم افتاد. ادامه سبک کار متمرکز، منجر به ضربات بهار-تابستان ۱۳۶۲ و نیز ۱۳۶۴ به این سازمان شد. این سازمان نیز به سرنوشت مشابه سایر تشکلهای متمرکز گرفتار آمد.

سبک سازمان‌دهی کنونی، خودکفاست و غیرمتمرکز. رژیم می‌بیند و می‌داند که در کارخانه‌ها، ادارات، مراکز تولیدی و تحقیقی، محلات، دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها و هر جایی که مردم حضور دارند، نوعی از روابط و نوعی از تشکل

وجود دارد اما قادر نیست آنها را به شبکه‌ای متمرکز مرتبط سازد و از درون این ارتباطات، ارتباطات کلیدی را تشخیص دهد. تفکیک سطوح مردم مخالف و پیشاهنگ آگاه برای نیروهای امنیتی رژیم بسیار مشکل شده است. در عین حال، ضربت زدن دشمن به یکی از این نقاط، موجب تسری ضربه به سایر بخش‌ها نمی‌شود. مخالفت و روابط مخالفین حکومت هم‌چنان به جای خود باقیست. با این همه چنین سازمان‌دهی خود کفا و غیرمتمرکزی، در موقع لزوم به عمل مشخص و سراسری نیز دست می‌زند. اما سرخ برای نیروهای امنیتی رژیم هم‌چنان نامعلوم است.

سلسله مراتب افقی به جای عمودی: حلقه بعدی و مکمل حلقه‌های پیشین، عدم پیروی از تئوری‌های سنتی سازمان‌دهی، جایگزینی روابط افقی به جای روابط عمودی و از بالا به پایین است. سلسله مراتب سنتی که معمولاً زمینه مستعدی برای تقویت گرایش بوروکراتیک در مبارزه انقلابی می‌شد، اینک جای خود را به فضای خودجوش ابتکارات نسل جدید داده است. احساس یگانگی با مبارزه‌ای که فرد برای خودش انجام می‌دهد، اما در عین حال در مجموعه واحد حرکت جمع نیز نقش دارد. خودپویی چنین روابطی، پیش‌شرط‌های انتخاب آگاهانه و آزادانه به سوی پیشاهنگ انقلابی را به نحو موثرتر و وسیع‌تری تامین می‌سازد. فرارویی پیشاهنگ نوین، بدون چنین تجربیات مستقل و ارزش‌مندی، خواب و خیالی بیش نیست.

تغییر بافت اجتماعی شرکت‌کنندگان: فعالیت‌های دهه چهل و پنجاه، بیش از همه انعکاس خود را در بافت روشنفکرانی می‌یافت که عمدتاً از زمینه‌های سنتی اجتماع تاثیر می‌پذیرفتند. از نقاط ثقل تحرک در این سال‌ها می‌توان از جنبش دانشجویی و کانون نویسندگان نام برد. هر کدام در زمینه‌های متفاوت و با روش‌های گونه‌گون به اعتراض بر علیه رژیم شاه ادامه می‌دادند. نکته در اینجا است که مراکز شناخته شده حفظ و بازتولید ایده‌ها و ارزش‌های ماقبل سرمایه‌داری (نظیر ماسجد، تکایا، بازار، حوزه‌های علمیه و...)، در پشت سنگرهایی خود را حفاظت می‌کردند که معمولاً بایستی نقش پیشرو و مدافع فرهنگ جدید را داشته باشند. تاثیرپذیری مراکز دانشجویی (آن‌گونه که اکنون در الجزایر یا مصر و یا سایر کشورهای عربی خاورمیانه می‌بینیم) و یا

روشنفکری (با چهره‌های نظیر آل احمد)، نشانگر پرورش نسل روشنفکری جامعه در فضایی محاصره شده از فرهنگ و ایده‌های کهنه و از تاریخ مصرف گذشته است. روشنفکران برخاسته از شرایط اجتماعی کهن، هنوز بندناف فکری خود را در گذشته می‌یافتند.

جنبش امروز خصیصه دیگری دارد. بلوغ طبقاتی اجتماع ایران، موجب پیوستن نیروهای اجتماعی به این جنبش شده است. خواسته‌هایی که رنگ و بوی طبقاتی-اجتماعی شدیدتری نسبت به دو دهه پیش دارد. این بار حضور نیروهای اجتماعی، نه فقط برای آرمان‌های کلی، بلکه هم‌چنین برای دفاع از منافع مشخص خویش است (یا حداقل آن چه اکنون به عنوان "منافع" تشخیص می‌دهند). این حضور، گاه چنان وسعتی می‌یابد که توضیح فنی-سازمانی آن جنبش نابخرادنه است. واقع امر اینست که ریشه در هم تنیده و نادیده حاضرین در میدان عمل، آن‌ها را کنار هم قرار داده است. انبوه میلیونی به غریزه طبقاتی خود پاسخ می‌دهند.

سایه روشن‌های جنبش امروز

با این حال، چنین جنبشی، کاستی‌ها و التقاط نظری و سیاسی ویژه خود را دارد. وسعت و حضور طبقات و اقشار مختلف، به این جنبش جنبه‌های متضادی می‌بخشد. در این میانه پرآشوب گاه چهره بخشی از جناح غیرغالب حکومت دیده می‌شود، گاه اپوزیسیون نیمه‌قانونی اعتراضات نیم‌بند خود را پیش می‌کشد، گاه مخالفین جمهوری اسلامی که از انقلاب می‌هراسند به سخن‌سرایی مشغول می‌شوند و گاه چهره‌های مصمم خواستاران انقلاب همه‌جانبه در انبوه در هم معترضین دیده می‌شود. تلاش حزن‌آور و رقت‌انگیز جریان‌ات داخل رژیم، یا اپوزیسیون "اعلیحضرت" و یا طرفداران جمهوری اسلامی منتها از نوع "دمکراتیک" آن، برای منتسب کردن این جنبش به خود، فاقد هر گونه سندیت و اعتبار است. آنان از خمینی تقلید می‌کنند و با دیدن انبوه معترضین، وسوسه سوار شدن بر شانه‌های مردم می‌شوند. شتاب‌زده دست به کار شده و "سند" چنین جنبشی را به نام خود ثبت می‌کنند!

شناخت ساختار و پویایی جنبش کنونی، نشان می‌دهد که آمار گیری و درصد بندی از حرکتی به شدت تغییر یابنده، کاریست عبث و بی‌مورد. مهم‌ترین نکته، دریافت این مطلب است که توده‌ها و جنبش توده‌ای ایده‌آلیزه نشود. انقلابی تمام عیار و یا محافظه‌کار سرسخت تعبیری است که بر حسب حال نگارندگان گوناگون، برای تصویری ساده‌لوحانه از چنین جنبشی به کار می‌رود. این تصویر ساده‌لوحانه، فقط به درد مخاطبین از قبل موافقی می‌خورد که پیشاپیش آماده پذیرش چنین تفسیر ساده لوحانه‌ای هستند.

شناخت این جنبش بدون در نظر گرفتن جنبه‌های متضاد آن کامل نیست. محافظه‌کاری، پراگماتیسم، در آمیختگی مفاهیم لیبرالی با دمکراتیک و... بر زمینه قرن‌ها زندگی و فعالیت در زیر سیطره حکومت‌های سرکوبگر و در سال‌های کنونی به شدت مذهبی، در جنبش ما مطمئناً انعکاس دارد و تاوان آن تا سال‌ها دامن روند انقلابی جامعه ایران را خواهد گرفت.

در زمینه سیاسی، خواسته‌ها و برنامه‌های این جنبش هنوز ابتدایی و ناروشن است. تا لحظه کنونی، روح غالب بر موضع‌گیری سیاسی، اعتراضات و اعتصابات، در چارچوب شرایط اقتصادی- اجتماعی حاکم گام برمی‌دارد و پراگماتیسم در روش‌های پیش‌برد سیاسی غلبه دارد. نطفه‌های آگاهی انقلابی، در پی تشدید مبارزه طبقاتی و به تناسب فعالیت آگاه‌گرانه پیشاهنگ به درون چنین جنبشی راه می‌یابد.

نسل جدید، همان گونه که اشاره شد، به دلیل گسست از نسل‌های پیشین مبارزه، به تجربیات آنان دست‌رسی ندارند، گرچه حضور عناصر میدان دیده پیشین می‌تواند کور سوی امیدی برای کاهش این خلاء باشد.

در حوزه سیاست، در کنار کاستی‌ها، به شادابی‌های نسل امروز نیز باید اشاره کرد. آن چه برجسته‌تر از همه به پویایی سیاسی و نظری جنبش کنونی یاری می‌رساند، تغییر نقطه آغاز تفکر، از پیش‌فرض‌های فکری به داده‌های بیرونی است. دگماتیسم، با تمامی تنومندی و ریشه‌هایش در مقابل موج جدید فکری رنگ می‌بازد و میدان برای آفرینش‌های فکری هر دم گشوده‌تر می‌شود. جوانان بسیاری بی‌آنکه بدانند یا از قبل در جایی خوانده باشند به شناخت امر واقع در بیرون، توجه بیشتری نشان می‌دهند تا آیات از پیش آماده که برای هر

موضوعی، در هر دوره تاریخی و اجتماعی، جواب‌های قطعی و صریحی^۱ دارد. از میان آنان، ای بسا لنینیست‌های جوانی باشند که به نسل قدیمی گوش‌زد می‌کنند: دوست من! تئوری خاکستریست، سبز است درخت ابدی زندگی!

در حوزه نظری، علی‌رغم گرایش‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، نمی‌توان به در هم آمیختگی و التقاط پوزیتویستی نظریات روشنفکران جوان داخل کشور بی‌توجه بود. گرایش قوی که حاصل کارهای نظری آنان را اخته می‌کند و در انبوه داده‌های بیرونی غرق‌شان می‌سازد. دریافت دلایل آن چندان دور از ذهن نیست. در واقع، منابع تغذیه فکری نسل جدید از کتب و منابعی سیراب می‌شود که به صورت غالب از نظریات سرمایه‌دارانه پیروی می‌کنند و با بحران نظریه سوسیالیستی در سال‌های اخیر، توازن نبرد نظری را به طرز یک‌طرفه‌ای به سود گرایش‌های محافظه‌کارانه و یا لیبرالی سوق داده است. در تکمیل همین وضع، سرمایه‌داری با پشتیبانی وسیع مالی و امکاناتی از نظریه‌پردازانش، این روزها هرچه جامع‌تر به تدوین نظریات خود پرداخته است.

در عوض در جبهه پیروان سوسیالیسم، به جای پرداختن به مسائل نظری نوپدید در سال‌های اخیر، برخی حتی به آیدئولوژی‌زدایی^۲ خود مشغولند! در چنین اوضاع و احوالی، نظریه‌پردازان بورژوازی با یکه‌تازی در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فلسفه و... روشنفکران نسل جدید ایران را به سوی خود می‌خوانند.

این یکه‌تازی زمانی تکمیل می‌شود که امکانات نشر و تبلیغ فوق‌العاده وسیع آنان، در مقابل محدودیت‌های شدید روشنفکران چپ و رادیکال قرار داده شود. محدودیت‌هایی که در جمهوری اسلامی، برضد کمونیست‌ها تشدید می‌شود و قدرت حاکم، مجالی برای آشنایی مردم و کارگران با اندیشه‌های پیشرو نمی‌دهد.

تشکل‌های سنتی و جنبش امروز

توده‌های مردم، به‌غریزه تاریخی خود رجوع کرده‌اند. حافظه تاریخی آنان از اشغال اعراب گرفته تا حمله مغولان، از شاهان قاجار گرفته تا سلسله دزدان پهلوی، به آنان آموخته است که به هنگام نبرد، تنها با پیروزی‌های بزرگ، مستقیم و قطعی به هدف دست نیافته‌اند. دورانی از جنگ فرسایشی با دشمنان داشته‌اند و در لحظه مناسب بر او تاخته‌اند. تجربه دوران انقلابی ۵۷-۱۳۵۵،

بسیاری از سیاست‌یستگان را بدعادت ساخته است. آنان، فقط برای روزهای بزرگ و پیروزی‌های بزرگ آماده‌اند. سازمانی برای مبارزه مداوم، خستگی‌ناپذیر و آماده برای دوران جنگ فرسایشی تدارک ندیده‌اند. از همین رو، اکنون ارزش هر تک جوش انقلابی را در نمی‌یابند و به امید روزهای بزرگ، وظایف امروز را به آینده نامعلوم واگذار می‌کنند، اما باید گفت: مبارزه همین جاست، آغازش کنید! پیوستن به جنبش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با حرکت آهسته و پیوسته‌ای که دارد، نیاز به درک از این حرکت نوین و ریشه‌هایش در تاریخ و اجتماع ایران دارد.

نیروهای سنتی اپوزیسیون، از سویی خواستار "روزهای بزرگ" هستند که رژیم را با یک "قیام سراسری" به زباله‌دان تاریخ اندازند و در سوی دیگر "حرکت مردم" را تقدیس می‌کنند. ناتوانی در سازمان‌دهی جنبش امروز و تسلیم به مبارزات خودانگیخته مردم، در پوششی از "مردم‌گرایی" و یا "کارگرپرستی" مبتذل پنهان شده است. مردم خودشان مبارزه‌اشان را می‌کنند، اما وظیفه پیشاهنگ در این دوره چیست؟!

حضور در جنبش امروز، نیازمند ترویج و تبلیغ مداوم نظریه و سیاست پیشاهنگ آگاه است. آنکه در انتظار "روزهای بزرگ" ایستاده و آنکه وضع موجود را تئوریزه می‌کند، در حقیقت بی‌برنامه‌گی خود را برای "اکنون" اذعان دارد. به کلام دیگر، بی‌برنامه‌گی عربان خود را در میان هیاهوی روزمرگی جنبش، به منظر تماشا گذارده است.

توسعه تبلیغات سیاسی در میان طبقه کارگر و مردم با حفظ اشکال سنتی سازمان‌دهی میسر نیست. حتی برخی اصلاحات کمی، در عین حفظ محتوای بینشی دهه‌های پیشین، موجب گردش بر مدار بستگی از ضربات امنیتی، بحران، انشعاب و نازایی سیاسی خواهد شد. جنبش انقلابی ایران در آستان قرن بیست و یکم، از روش‌های نوین تبلیغ و ترویج به اندازه کافی بهره نگرفته است. روش‌های سازمان‌دهی و تصمیم‌گیری نیز ناباورانه برگزیده نظر دارد. حرف را باید زد، درد را باید گفت:

جنبش دیگری مراحل زندگی بدوی خود را می‌گذراند. سازمان‌های سنتی، همواره با تعداد محدودی از افراد تصمیم گرفته‌اند، وحدت کرده‌اند، منشعب

شده‌اند و آن‌گاه دوباره برای وحدت بزرگ به چانه‌زنی پرداخته‌اند. افراد رهبری این بافت‌های سنتی، برایشان امری قطعی است که مسئولیت و حق این مذاکرات و مجادلات، میراث قطعی آن‌هاست که از اعقاب به آنان رسیده و تا دم مرگ بایستی آن را حفظ کنند. به زبان ساده بشری رهبری ارث پدرشان است! با چنین درکی، به طور حتمی آنان از دریافت صحیح امواج جدید جنبش باز می‌مانند و آن را تفسیر به رای می‌کنند. آنان فقط آمادگی رهبری جنبش را دارند و عاجز از پیوستن به این جنبش، هم چون یکی از بی‌شماران هستند.

رویای احیای شرایطی هم‌چون قبل، منجر به قرینه‌سازی از رهبران دهه‌های پیشین جنبش انقلابی ایران می‌شود؛ یکی می‌خواهد حیدرخان عمواوقلی شود و دیگری سلطان‌زاده، یکی می‌خواهد صمد بهرنگی شود و دیگری حمید اشرف، یکی می‌خواهد بیژن جزئی شود و دیگری مسعود احمدزاده. ناگفته نماند، برخی بیماران روحی نیز می‌خواهند جای خالی کیانوری، اسکندری و احسان طبری را در جنبش فعلی پر کنند!

جای امیدواری همانا واقعیت جنبش کنونی است که اجازه می‌دهد بر سنن انسان‌گرایانه مارکسیستی تاکید قوی‌تری شود. توده‌ها، به حق، با اشباح سخن نمی‌گویند. با فرد یا سازمانی سخن می‌گویند که حرف آن‌ها را باز می‌تاباند و این بازتاب با تعالی نیز همراه است. روابط و تشکل سنتی، هم‌چون پدیده‌ای از خارج با آنان از بالا سخن می‌گوید و گاه نیز بر روی پای دیگرش می‌چرخد و مجیز پایینی‌ها را می‌گوید. مفهومی به نام رابطه برابر، آگاه و آزاد در چنین بافت سنتی به فراموشی سپرده شده (اگر نگوییم شناخته نشده) است. نسل جدید، آگاهی و آزادی را برای برگزیدن راه خویش می‌طلبد، پس سیستم پدر سالار را واپس می‌زند و در مقابل آن موضع می‌گیرد. در محترمانه‌ترین حالت، سکوتی از سر عدم همکاری با روند روابط تشکل سنتی دارد. باید به حقیقت نهفته در این سکوت احترام گذاشت و آن را فهمید.

فهم این شیوه‌های متفاوت تفکر و رابطه، با شناخت شرایط عمومی باروری فکری و سیاسی نسل پیشین و کنونی میسر است. پرورش در محیطی ماقبل سرمایه‌داری با روحیات مذهبی، فرهنگ غیردمکراتیک و نظم پدرسالارانه، در مقابل پرورش در جامعه سرمایه‌سالار و با ارزش‌های جامعه شهری جهان سومی

می‌ایستد. نسل جدید، از سنن نسل پیشین گسسته است. قهرمان‌پرستی، ستایش اقدام فردی، رفتار قیّم‌مآبانه و... در اغلب افراد موج جدید، واکنش منفی ایجاد می‌کند، تا آنجا که برخی از آنها حوصله شنیدن موعظه اخلاقی را ندارند. خوب یا بد، آخوندها به اندازه کافی در مملکت درباره اخلاق حسنه اسلامی موعظه کرده‌اند و با تهییج‌های خود، به اندازه کافی زمینه را برای نفی ارزش‌های عقب‌افتاده مذهبی مهیا ساخته‌اند. هرگونه احساس تشابه بین روش‌ها و یا شکل برخورد سنتی با زمینه‌های فنودالی-مذهبی، دافعه شدیدی برای نسل جدید ایجاد می‌کند.

تجربیات گذشته، امیدواری‌های آینده

چگونه به گذشته، حال و آینده نگاه می‌شود؟ با هر تغییر در این نگرش، تفسیر تغییر یافته‌ای از روند وقایع به دست می‌آید. سال‌هاست که از فقدان شکل، سازمان‌یافتگی طبقه، ضعف رهبری و در نتیجه بی‌دورنمایی چنین جنبش‌هایی گفته و نوشته شده است. در عین حال قرن‌هاست که توده‌ها از میان خود رهبرانی به میدان فرستاده‌اند و تاریخ را به گونه‌ای دیگر رقم زده‌اند. انقلابات و جنبش‌های بی‌عیب و نقص را، شاید بتوان در عرصه اندیشه ترسیم کرد ولی تاریخ، آمیخته‌ای از پیروزی‌ها و شکست‌هاست و همیشه افتان و خیزان به سوی فرارویی و رهایی انسان، در حرکت بوده است. آشکار است که به میزان رشد و گسترش مبارزه طبقاتی در ایران، پیشاهنگ انقلابی، در عرصه‌های تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی، وظایف سنگین‌تر و سخت‌تری برعهده دارد و خواهد داشت. تأکید بر ضعف و ناتوانی عنصر ذهنی، باور و اعتقاد به ناتوانی انسان (و در اینجا انسان پیشاهنگ) در حل معضلات ذهنی خویش است. حل معضلات پیش روی، علی‌رغم تمام مشکلات موجود، در حیطه مقدرات انسانی است و ارتقای آن تا سرحد امر عینی و مستقل از اراده انسان‌ها، تلاشی برای تبرئه خویش است. تلاش مزورانه دشمنان مردم در سوارشدن بر موج جدید جنبش توده‌ها، جز با کار آگاهانه، مستمر و افشاگرانه پیشاهنگ انقلابی‌خشی و طرد نمی‌شود.

بلیغ بسیاری می‌شود تا نقش ابوزیسیون چپ در داخل و خارج کشور، در سایه قرار گیرد. علی‌رغم کوشش‌های ابوزیسیون بورروایی و بخش غیرغالب رژیم جمهوری اسلامی، وزن اجتماعی-سیاسی ابوزیسیون چپ به موازات رشد مبارزات مردم در حال افزایش است. در تاریخ جنبش انقلابی ایران به دفعات چنین امری تجربه شده و هر بار، تنها با کمک ضدانقلاب بین‌المللی، سرعت پیشرفت اجتماعی ایران مهار شده است. سیر رادیکالیسم و واقعیت عینی جامعه طبقاتی ایران، سرچشمه‌های قدرت ابوزیسیون چپ بوده و هست. انقلاب مشروطه نیز، از بست‌نستینی مردم و درخواست عدالت‌خانه از مظفرالدین شاه قاجار آغاز شد ولی به آتش سلاح ستارخان و باقرخان، استبداد محمدعلی‌شاهی درهم شکست. آنجمن‌های غیبی^۱ صدر مشروطه، بر بستر چنین حرکت آرام و پیوسته‌ای به اوج رسیدند و در قلب تاریخ مشروطه ایران جای گرفتند. مرتجعین و محافظه‌کاران از شیخ‌فضل‌الله نوری گرفته تا عین‌الدوله و اب‌الله بهبهانی یکی پس از دیگری رنگ باختند تا سرانجام حیدرحان عمواوقلی به نماد انقلاب مشروطه تبدیل شود.

روند انقلابی ۵۷-۱۳۵۵ نیز، به سرعت رادیکالیزه می‌شد. مذاکرات روحانیون پیش از سرنگونی شاه و دریافت آنان از جرخش به چپ، در خواسته‌های مردم و ارزیابی امپریالیسم جهانی از این وضع، دلیل عمده‌ای در جابجایی سریع و کم‌زحمت شاه و جایگزینی آلترناتیو جمهوری اسلامی بود. به تناسب حضور در جنبش مبارزاتی بر علیه شاه، نیروهای چپ پس از قیام ۱۳۵۷، قدرت می‌گرفتند. اینکه کفایت بود یا نبود؟! به درستی از اعنماد مردم استفاده شد یا نه؟! موضوع دگرگینست و طرح آن در این نوشته کوتاه، فقط موجب ابهام بیشتر خواهد شد، اما واقعیت اینست که هرگاه روند انقلابی شتاب گرفته، چپ به نیروی معجزه‌آسای مردم، به پیش رفته است. منحنی رادیکالیسم جنبش نیز، از اعتراضات و ناله‌های کوچک و در چارچوب نظام موجود آغاز و به مقتضای توازن قوای حکومت سرکوبگر و جنبش مردمی به اوج رسیده است.

هنوز در بهمن ۱۳۵۵، جناح مذهبی مخالف شاه، با شعار "مرگ بر شاه" همراهی نمی‌کرد.^۲ تا مهر-آبان ۱۳۵۷، در اعتصابات کارخانجات ماشین‌سازی

تبریز و براکتورسازی از طرح خواسته‌های سیاسی بر علیه شاه خودداری می‌شد.^۴ ولی فاصله چندانی تا بهمن ماه نیست که علی‌رغم "حکم جهاد" ندادن خمینی، مردم مسلح پادگان‌ها را تسخیر کردند و به حکومت شاهنشاهی خاتمه دادند.

از خواسته‌های کوچک تا شعله‌ور شدن آتش قیام، در کشوری نظیر ایران، گاه فاصله بسیار کوتاه است. اما فقط گاهی! تشخیص آن را نیز بایستی به پیش‌گویان واگذار کرد. وظیفه ما اینست که در همان "مبارزات کوچک" باشیم و از همان "مبارزات کوچک" حمایت کنیم و به همان "مبارزات کوچک" آگاهی و سمت‌وسوی مناسب‌تری را منتقل کنیم. از دل چنین "مبارزات کوچکی" راه برای قیام فردا گشوده می‌شود. ترسیم افق‌های وسیع‌تر فردا، بدون مساعدت و هم‌دلی شرکت‌کنندگان در مبارزات امروز ممکن نیست.^۵

تربیت سیاسی نسل جدیدی که با وسعت بسیار به جنبش امروز پیوسته‌اند، کاریست عظیم که از درون مسیر طولانی کار توضیحی به ثمر می‌نشیند. بدست‌آوردن آزمودگی و مهارت سیاسی لازم برای این نسل به معنای تبدیل آن به یک نیروی مؤثر سیاسی و تعیین‌کننده است. اما چگونه؟

سال‌هاست مردم سخن نگفته‌اند. با آنان سخن بگوئیم و بگذاریم سخن بگویند. حاصل کار، بیش از حد تصور همه خواهد بود. باید عادت کنیم که با مردم وارد گفتگو شویم. در این گفتگو، در نفس خود گفتگو، پرورش اندیشه دمکراتیک، برابر و آگاهگر وجود دارد.

آماده رهبری و پیشاهنگی "جنبش" نباشیم. امروزه بسیاری آماده‌اند! اما برای چه؟! تمام تلاش ما بایستی در گسترش آگاهی سیاسی و نظری متمرکز باشد. در پی شکل‌گیری و ارتقای چنین آگاهی‌ای، نیاز و ضرورت سازمانگری اقدام انقلابی، می‌تواند اشکال واقعی‌تری بیابد.

اپوزیسیون چپ در خارج کشور، می‌تواند و باید به انجام وظایف استراتژیک خود که تمرکز و انجام آن در داخل کشور میسر نیست، بپردازد. ذکر وضعیت آشکاری همچون ازهم‌گسیختگی گروه‌ها و محافل چپ ایران و احیاء نظرات نه‌چندان نوین، عدم به‌کارگیری کافی از تجربیات بین‌المللی و تجزیه و تحلیل ناکافی شرایط کنونی و در یک کلام بحران در تئوری پیشرو،

دلیلی برای این پراکنده‌کاری نمی‌شود. شاید اگر «عقل سلیم» به امدادمان می‌آمد، از این عوامل، دلیلی برای کار منسجم‌تر و با برنامه‌تر استخراج می‌کردیم.

از گسترش همه‌جانبه کار نظری و ترجمه و تدوین آثار تحقیقی، در این سال‌ها کمتر خبری به گوش می‌رسد. از فعالیت‌هایی نظیر صدور اعلامیه که بگذریم، واقعیت آنست، که چپ ایران قادر به تنظیم حداقل روابط خود برای شکل‌گیری یک نشریه سراسری، یک رادیوی مشترک و قوی، استفاده مناسب و وسیع از وسایل ارتباطی جدید نظیر اینترنت و ایجاد یک شبکه ماهواره‌ای برای پخش برنامه تلویزیونی برای داخل ایران، نشده است.

استفاده‌های پراکنده، محدود و کم‌محتوا از ابزارهایی که ذکرشان رفت، چیزی جز بازی با این رسانه‌های پر قدرت نیست.

برای آنکه مردم ما را جدی بگیرند، نخست باید خودمان جدی عمل کنیم. برای آنکه مردم با ما وارد گفتگوی سازمان‌یافته شوند، نخست باید خودمان بتوانیم با هم گفتگوی سازمان‌یافته‌ای داشته باشیم. برای آنکه مردم به ما اعتماد کنند، نخست باید به مردم اعتماد کنیم. ●

پانویس‌ها:

^۱ عاریت از شعر شاملو

^۲ با توجه به پیچیدگی بحث مربوط به «تمرکز» یا «عدم تمرکز» در فرصتی دیگر بایستی مستقلاً به آن پرداخته شود.

^۳ اسناد قیام تبریز، گزارش‌های درون تشکیلاتی اعضا، و هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق -ساخته تبریز، صفحه ۲۲۶، بهمن ناصری، هانور، نوامبر ۱۹۹۷

^۴ همان منبع، گزارش‌های مربوط به این دو کارخانه در مقاطع مختلف ذکر شده است.

^۵ تب مسابقات جام جهانی فوتبال، برای چندصباحی فروکش کرد ولی تجربه تظاهرات عمومی، بهانه فوتبال در میان مردم ما باقی‌ماند. ایران در ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ بارها از این تجربه اعتراضی خود استفاده کرد. گزارش مستند یکی از شرکت‌کنندگان در تظاهرات در این مورد گویاتر است: «تیم ملی در دور مقدماتی با امتیازاتی که کسب کرده بود، می‌توانست به بازی‌های جهانی راه پیدا کند ولی شکست دو بر صفر در مقابل قطر باعث تهییج عمومی بر ضد مسئولین تیم ملی و به ویژه سرمربی آن (مایلی‌کهن) شد که به دلیل حزب‌اللهی و یا پاسدار بودن، به این پست منصوب شده بود. تعداد زیادی در فرودگاه مهرآباد حمله‌ور شده و با چاقو به دنبال مایلی‌کهن

می‌گشتند. در آنجا پیدایش نکردند. در خانه‌اش به سراغ او رفتند. زن و بچه‌اش را کتک زدند و اسباب‌های خانه‌اش را به هم ریختند. در چنین جوئی مایلی کهن برکنار و به‌طور موقت مربی برزیلی را به جای او گذاشتند. با این حال، مسابقه بعدی در مقابل ژاپن نیز در میان ناباوری مردم، با شکست ایران همراه بود. جو ساکت و عصبی تمام تهران را دربرگرفته بود. در آخرین شانس بازی در تهران مقابل استرالیا، نتیجه یک بر یک برای ایران فاجعه بود. در هشتم آذر (۱۳۷۶) بازی شکست‌خورده دو بر صفر در مقابل استرالیا تبدیل به دو بر دو شد. انفجار احساسات، با این شوک غیرمنتظره، وحشتناک بود. با سوت پایان بازی در استرالیا، جمعیت تهران به خیابان ریخت. به ما تلفن زدند و گفتند: تهران شلوغ شده! با ماشین بیرون رفتیم. جای سوزن‌انداختن نبود. پیاده شدیم و به انبوه مردم پیوستیم. این ازدحام و جشن را نه در موقع رفتن شاه و نه در موقع آمدن خمینی، نمی‌شد دید. روحیه کسل و عصبی مردم، در اوج تشنج به بهانه این بازی منفجر شد. مردم به جز بیماران و کهنسالان به کوچه ریختند. همه فریاد می‌زدند و آن قدر نقل و شکلات و کاغذ کف خیابان‌های تهران ریخته بودند که آسفالت خیابان‌ها سفید شده بود و صدای یک پارچه بوق اتومبیل‌ها لحظه‌ای قطع نمی‌شد. تمام مدارس، مؤسسات و ادارات از زن، مرد، دختر و پسر به یکباره در خیابان‌ها ریخته بودند و دست در دست هم می‌رقصیدند و هوار می‌کشیدند. عده‌ای عامل رژیم (با رنگ‌های پریده و خنده‌های عصبی) هم عکس‌های خامنه‌ای، رفسنجانی را پخش می‌کردند که به محض رسیدن به دست مردم پاره پاره می‌شد و روی سر مردم ریخته می‌شد. ماشین‌های گشت نیروی انتظامی، شیشه‌ها را بالا کشیده بودند و با لبخندهای فروخورده، دست می‌زدند. نیروهای دولتی واقعاً خودشان را باخته بودند.

جمعیت که ما هم جزو آنان بودیم، یکباره چنان شورشی کرده بودند که هیچ‌کس نمی‌توانست کنترل اوضاع را در دست بگیرد.

از ساعت ۳ بعدازظهر تا ۷ شب، این ماجرا ادامه داشت. گویی مردم سکوت این خفقان چندساله را با شلوغی این چنانی پاسخ می‌دهند.

همین حرکت با هماهنگی قبلی در بازی ایران و آمریکا تکرار شد.





زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران^۱

○ هنوز چند ماهی از قیام ۱۳۵۷ نگذشته بود که دستگیری نیروهای سیاسی آغاز شد. اما اوج دستگیری‌ها از بهمن ۱۳۵۹ به‌هنگام برگزاری بزرگداشت قیام سیاهکل در میدان آزادی تهران و سپس بعد از جریان‌ات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود.

نحوه دستگیری متفاوت بود؛ برخی به‌شکل دسته‌جمعی با یورش پاسداران در خیابان‌ها دستگیر و با اتوبوس و مینی‌بوس به یکی از زندان‌های تهران منتقل می‌شدند.

بیشترین بار زندانی را در تهران زندان‌های اوین، کمیته‌عشرت‌آباد، کمیته مرکزی بهارسان و کمیته مشترک سابق (بند ۳۰۰۰) برعهده داشتند. در این سال به علت کثرت دستگیری‌ها، از سینماها، فروشگاه‌های بزرگ و حتی بیمارستان‌ها به عنوان زندان و برای بازجویی‌های اولیه استفاده می‌شد. از جمله: زیرزمین سینما عصرجدید، فروشگاه بزرگ ایران و بیمارستان و زایشگاه پیمان در شمال ایران.

- دومین شیوه، دستگیری دانش‌آموزان در مدارس به هنگام امتحانات تجدیدی شهربور ماه بود. طاهره یکی از زندانیانی که تنها اعلامیه و روزنامه خوانده بود، می‌گفت: موقع امتحانات تجدیدی پاسداران به مدرسه آمدند. مدیر از پشت بلندگو اسامی ۵۶ نفر را خواند. همه ما به اوین منتقل شدیم. طاهره ۲۵ روز بعد از دستگیری به حکم گیلانی حاکم شرع اوین اعدام شد.

- سومین شیوه، دستگیری جمعی کارگران در کارخانه‌ها به جرم فعالیت سیاسی بود. به‌طور مثال در کارخانه قرقره زیبا در سال ۱۳۶۰، پنجاه کارگر را

دستگیر کردند از این عده تنها یک پسر ۱۷ ساله بعد از دو هفته به کارخانه برگشت، اما وضع روحی بسیار بدی داشت. با کسی حرف نمی‌زد. چنان حالش وحیم شده که بعد از یک ماه، دیگر به کارخانه بازنگشت.

- چهارمین شیوه، دستگیری افراد در منازل بود، خانه و اطرافش مورد محاصره پاسداران قرار می‌گرفت. در موارد زیادی حتی از آرپی‌جی نیز استفاده کردند. اگر فرد یا افراد مورد نظر را در خانه نمی‌یافتند، سایر افراد خانه به گروگان گرفته می‌شدند. برای مثال مادر نعمتی که پسرهایش را از پشت بام فراری داده بود به اوین منتقل گردید. پسران‌هایش را با این توجیه که شیر حرام به بچه‌هایش داده و آنها سیاسی شده بودند، با کابل مورد شکنجه قرار دادند.

- از سال ۱۳۶۰ به بعد، دستگیری به قدری وسیع بود که در هر مکانی امکان دستگیری وجود داشت. در تمام شهرها و روستاها و جاده‌های ایران حکومت نظامی اعلام نشده‌ای برقرار بود و پاسداران در همه جا حضور داشتند. حتی ظاهر افراد و نحوه پوشش آنها سبب مشکوک شدن پاسداران و نهایتاً دستگیری می‌شد. برای مثال برای پسران صورت تراشیده و تمیز، بدون ریش و داشتن سبیل؛ و برای دختران، ساده‌پوشی و نداشتن آرایش سبب ایجاد شک در پاسداران می‌شد. قابل ذکر است که بسیاری از دستگیرشدگان تا سال‌ها به عنوان مشکوک در زندان‌ها به سر می‌بردند.

ترکیب سنی و وضعیت تحصیلی دستگیرشدگان

در مقاطع مختلف، ترکیب سنی زندانیان متفاوت بود. در سال ۱۳۶۰ از دخر بچه‌های ۱۲ ساله تا زنان ۷۰ ساله در زندان بسر می‌بردند. اما اکثریت زندانیان را دانش‌آموزان تشکیل می‌دادند و سن آنها زیر ۲۰ سال بود. می‌توان گفت در این سال میانگین سنی زندانیان بین ۱۶ تا ۱۷ سال بود.

- از نظر تحصیلات، بیشترین درصد را دانش‌آموزان با تحصیلات زیر دیپلم تشکیل می‌دادند. به ترتیب بعد از آنها دانش‌جویان، زنان تحصیل کرده شامل معلمان، پزشکان و کادر پزشکی و کارمندان دولت، سپس کارگران و زنان خانه‌دار و مادران مسن بودند که در بین این دو دسته آخر، افراد کاملاً بی‌سواد هم وجود داشت. در سال ۱۳۶۰ به طور متوسط روزانه ۲۵ تا ۳۰ نفر به زندانیان

هر بند اضافه می‌شد. اما نامدنها سهمیه غذای این بندها تغییر نمی‌کرد و زندانیان همواره گرسنه بودند. در اپارتمان‌های اوین در سال ۶۰ ازدحام زندانی به گونه‌ای بود که به علت کمبود هوا زندانیان بی‌حال می‌شدند. در بندهای عادی اوین، شش اتاق وجود داشت که در سال ۶۰، اغلب تا پانصد زندانی را در هر بند جای می‌دادند.

- در این سال، هفته‌ای یکبار حمام که شامل یک دوش بود از صبح تا عصر گرم می‌شد و زندانیان مجبور بودند همگی در این فاصله حمام کنند. زندانیان زن از چادرهای خود به عنوان حوله استفاده می‌کردند و ماه‌ها با همان یک‌دست لباس که به هنگام دستگیری تنشان بود به سر می‌بردند. همین امر باعث شیوع شپش و بیماری‌های پوستی بین آنها شد. روزانه دو بسته نوار بهداشتی به هر بند می‌دادند. زنان و دخترانی که حتی لباس زیر برای عوض کردن نداشتند، مجبور بودند از تکه‌های لباس خود به جای نوار بهداشتی استفاده کنند.

سهمیه غذای روزانه شامل یک عدد نان لواش، یک حبه قند و یک تکه کوچک پنیر بود. سهمیه نهار هم آنقدر کم بود که کسی سیر نمی‌شد. این ترکیب جمعیت را رژیم با کشتارهای سال ۱۳۶۰ تعدیل کرد. اما در سال‌های مختلف با اوج‌گیری مجدد دستگیری‌ها، ترکیب جمعیت و وضعیت غذا در زندان‌های مختلف متفاوت می‌شد.

وضع بهداشت در زندان

شرایط بهداشتی بندها اسفبار بود. افراد شکنجه شده بدون هیچ‌گونه مراقبت بهداشتی به بندها فرستاده می‌شدند. گاه تمام فضای بند، از بوی تعفن پاهای چرک کرده، قابل تنفس نبود. چون تا مدت‌ها زندانیان از داشتن وسایل بهداشتی محروم بودند، بیماری‌های مختلف از جمله بیماری‌های عفونی زنان، قارچ پوستی و کچلی شایع شده بود. به علت نداشتن مسواک بوی بد دهان، زندانیان را آزار می‌داد. به دلیل وضعیت بد غذا و عدم تحرک، بیماری‌های گوارشی، کولیت روده، هموروئید و خونریزی‌های شدید معده، دندان‌های ناسالم، عفونت چشم، افت میزان دید و به دلیل استفاده کردن از کافور در غذا و

جای، احتمالات هورمونی در بسیاری از زندانیان ایجاد می‌شود. به طوری که برخی از زنان زندانی تا سال‌ها عادت ماهانه نمی‌شدند و همین امر موجب چاقی بیمارگونه، اختلالات عصبی، بی‌خوابی، پرخاشگری و غیره در آنها می‌شد. اختلالات روانی و افسردگی ناشی از شرایط زندان و فشارهای آن تعدادی از زندانیان را به خودکشی سوق داد و زندان، شرایط این امر را تسهیل می‌کرد. به طور مثال مهین که در سال ۶۲ شرایط سخت تخت‌های حاج داوود را از سر گذرانده بود، دچار اختلالات روانی شده بود و مرتباً دست به خودکشی می‌زد ولی در اثر مراقبت‌های ۲۴ ساعته و سیفنی دوستان هم‌بندش، ماه‌ها در بند، تحت مراقبت قرار داشت. او را یک شب به بهداری بردند و فردا مرکش را در اثر خودکشی به خانواده‌اش اعلام کردند.

بازجویی و انواع شکنجه

در مراحل بازجویی برای گرفتن اعتراف از شیوه‌های مختلف شکنجه استفاده می‌شود که شامل ضربات با کابل بر کف پا، پشت و در مواردی کف دست، قپان کردن، آویزان کردن، نشان دادن اجساد اعدام شدگان و کسانی که به هنگام دستگیری در خانه‌های تیمی و خیابان‌ها جان باخته بودند، اعدام‌های مصنوعی، به شکلی که تمام مراحل اداری قبل از اعدام، حتی نوشتن مشخصات بر کف پا، بردن به محل اعدام، انداختن طناب دار به گردن زندانی و یا تیراندازی پراکنده انجام می‌گرفت. برای مثال در سال ۱۳۶۷ زندانی زنی را به همراه همسرش به محل دار زدن بردند. ابتدا با انداختن طناب دار به گردن همسرش، جلوی چشم او دارش زدند. سپس طناب دار را به گردن وی انداختند. او بی‌هوش شد اما بعد خود را زنده یافت. زنده به گور کردن مصنوعی برای گرفتن اعتراف در سال ۱۳۶۰ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

شکنجه بستگان در حضور یکدیگر از جمله زن و شوهر و مادر و فرزندان... شکستن استخوان دست و پا و سوزاندن بدن زندانی با آتش سیگار. هر دو مورد با نبش قبر قانونی اسماعیل رودگریان در اصل اثبات گردید. شکستن دندان‌ها به همراه فحاشی و دادن نسبت‌های زشت، هم چنین پخش مداوم نوارهای قرآن، نوحه و عزاداری با صدای گوشخراش که به دو دلیل انجام می‌گرفت: یکی